

قریش هیچ باورشان نمی‌شد که به نقطه‌ی پایان رسیده‌اند و حتی به ذهنشان خطور نمی‌کرد که به زودی خدایانشان از اریکه‌ی قدرت فرو ریزند. خدایانی همچون خورشید و ماه و دیگر ستارگان که هر کدام در آسمان جایگاهی داشتند و در زمین معبدی به استواری سخره‌های کوهستان.

### تمهید:

سوره‌ی تکویر را ششمین سوره‌ای دانسته‌اند که بر پیامبر نازل شده است. یعنی تاریخ بیان این سوره، به همان آغاز بعثت باز می‌گردد<sup>۱</sup>. روزگاری که قریش با خدایان ریز و درشت خود بر مکه فرمانروا بودند و محمد رسول با یاران اندک خود، مدام در معرض گزند و آزار و تهدید از سوی قریش بود که خود را متولیان دین می‌دانستند. قریش هیچ باورشان نمی‌شد و حتی به ذهنشان خطور نمی‌کرد که به زودی خدایانشان از اریکه‌ی قدرت فرو ریزند. خدایانی همچون خورشید و ماه و دیگر ستارگان که هر کدام در آسمان جایگاهی داشتند و در زمین معبدی به استواری سخره‌های کوهستان. هنوز نام‌گذاری بر فرزندان به عنوان عبید خدایان رواج داشت. نام‌هایی مانند عبدالشمس، عبدوود، عبدالعزی، عبیدمنات، و....

اگر روایات مربوط به ترتیب نزول آیات را بپذیریم، و شرایط آن روزگار را به یاد آوریم، می‌بینیم آیات این سوره‌ی تکویر، از اولین آیاتی هستند که همچون صاعقه‌هایی هراس انگیز و ویرانگر بر فرهنگ و اعتقادات و باور عرب آن روزگار فرود می‌آمده است. این کلام تازه افزون بر اینکه به پایان رسیدن یک دوره‌ی تاریخی را بیان می‌کند، و افزون بر اینکه رستاخیز قیامت را هم به یاد می‌آورد، همچنین چنان مستقیم و آشکارا گریبان خدایان عرب را گرفته که هیچ راه گریزی برایشان باقی نگذاشته است.

---

۱- تاریخ جامع قرآن کریم/ ابو عبدالله زنجانی/ دانشگاه الازهر قاهره/ ترجمه فاطمی. سیدحسام/ صفحه ۸۰. همچنین زمخشری نزول این سوره را بعد از سوره المسد می‌داند که این نیز با روایت فوق تطبیق می‌کند(الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل/ زمخشری محمود/ قرن ششم/ دار الكتاب العربی/ مکان چاپ: بیروت ۱۴۰۷ ق نوبت چاپ: سوم/ ذیل تفسیر سوره تکویر)

سوره‌ی تکویر، برخی وجوه اشتراک با گزارش انجیل‌ها از کلام مسیح دارد و دارای برخی وجوه افتراق نیز می‌باشد. از نگاه دینی، این وجوه افتراق شاید به اصل پیام عیسی مسیح ربطی نداشته باشد، بلکه آن‌گونه که در قرآن بارها اشاره شده، در پی نشان دادن درست‌ترین روایت از کلام رسول پیشین هم هست.<sup>۱</sup> این نکته قابل درک است که پیروان هر دینی با گذشت زمان و با غلو نمودن در دین خود، کلام رسولان را به آن گونه که خود می‌پسندند در می‌آورند، و چندان دور از ذهن نیست که پیروان آیین مسیحیت هم مانند پیروان هر آیین دیگری گرایش به غلو در دین خود داشته

بازخوانی تازه از کلام رسول پیشین در سنت پیامبران ابراهیمی امری معمول بوده است. ترتیب قرار گرفتن کتب منسوب به انبیاء عهد عتیق و عهد جدید، نشان از آن دارد که کلام وحی برای هر پیامبری ضمن تایید رسول پیشین، همچنین پیام او را در قالب زبان مخاطب بعدی و متناسب با شرایط روزگار خود بازخوانی نموده است. همان‌گونه که در انجیل‌ها می‌بینیم که عیسی مسیح از کلام منسوب به موسی و دیگر انبیاء پیش از خود، بازخوانی تازه‌ای را بیان کرد و به مناسبت‌هایی عین جملاتی از عهد عتیق را به عنوان شاهد کلام خود می‌آورد، چندانکه مضامین عهد جدید، بدون مراجعه به متن عهد قدیم، چندان قابل درک نخواهد بود. همچنین بی‌راه نخواهد بود بگویم که در سوره‌ی تکویر هم آنجا که آمده است «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» منظور عیسی مسیح است اما مفسرین اسلامی، تقریباً در همه‌ی تفسیرها، آن رسول کریم را «جبرئیل» ذکر کرده‌اند.

### اشاره‌ای به ساختار متن در سوره‌ی تکویر

شاید با اندکی تسامح بتوان همه‌ی صحنه‌هایی را که در سوره‌ی تکویر آمده، به چهار قسمت نسبتاً مشخص تقسیم نمود که عبارتند از:

۱- فروپاشی عناصر هستی که زندگی وابسته‌ی آن است، مانند درهم پیچیده شدن و تاریک شدن خورشید، فروپاشی ستارگان، به راه افتادن کوه‌ها، سر ریز شدن دریاها و هجوم خیزابه‌های دریاها به خشکی‌ها، و حوادث ویرانگر دیگری از این دست؛ و در حالی که همگان در حیرت ویرانی فرو رفته‌اند، آوایی سترگ و سنگین، از کشته شده‌ای مجهول، طنین افکن می‌شود و همگان را به پرسش می‌گیرد

۱- به عنوان نمونه نگاه کنید به آیه‌ی ۱۵۷ از سوره چهارم (نساء) و آیات ۱۳۳ به بعد در سوره دوم (بقره)

که به چه گناهی کشته شده است « وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ »، «بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ». بیان همه‌ی این وقایع، مدام با حرف شرط «اذا» همراه است.<sup>۱</sup>

۲- آیه‌ی دهم تا چهاردهم را می‌توان به عنوان پرده‌ی دوم از این سوره تلقی کرد. آشکار شدن همه‌ی اعمالی که هرکسی تا کنون انجام داده و بسا که خود از آن همه غافل بوده است. افرخته شدن دوزخ و نزدیک آمدن بهشت، نتیجه‌ی همین آشکارگی است. چنان است که وقتی سرپوش از اعمال آدمی برداشته شود، و هر کسی دریابد که هویت خود را چگونه و با چه اعمالی شکل داده، خود به خود داوری هم اتفاق می‌افتد.

در این آیات، نشان داده شده است که انسان چگونه در مواجهه‌ی با آن وقایع هراس انگیز، به نوعی خودآگاهی می‌رسد که فراتر از آگاهی معمولی است. و آیه چهاردهم (علمت نفس ما احضرت) به لحاظ نحوی، پاسخی برای همه‌ی آن وقایع قبلی است که با حرف شرط «اذا» همراه بود.<sup>۲</sup>

۳- پس از طی شدن این فرایند، تصویری ارائه شده از بازگشت عناصر فرو پاشی شده به چرخه‌ی طبیعی خود و دمیدن صبحی روشن. این صحنه از برخی جهات مانند آخرین صحنه در داستان طوفان نوح است که کبوتری با برگی از درخت زیتون به نزد نوح باز می‌گردد.

۴- در قسمت پایانی همان گونه که عیسی مسیح کلام خود را با ذکر و یاد انبیاء پیشین استحکام می‌بخشید در این سوره هم یاد آور شده است که این وقایع که در این سوره آمده، سخنانی نیست که از سر جنون باشد، بلکه گفته‌ی رسولی بزرگوار است که در نزد صاحب عرش دارای اعتبار و مکانتی است. بعد هم تاکید شده است که کسی که اکنون این کلام را برای شما بازگو می‌کند، آن رسول گرامی را در افقی روشن دیده است. اگرچه اغلب تفسیرها، جبرئیل را به عنوان «آن رسول گرامی» دانسته‌اند اما بسی محتمل است که منظور «عیسی مسیح» بوده باشد

۱- آوردن حرف شرط «اذا» به معنای اگر، یا هنگامی که، بیشتر به این معنا است که اگر این حوادث اتفاق بیافتد

یا هنگامی که این حوادث اتفاق بیافتد، آنگاه به آگاهی خواهید رسید

۲- آیه چهاردهم که می‌گوید: «عَلِمْتُ نَفْسًا مَا أَحْضَرْتُ» جواب شرط است یعنی پاسخی است برای همه‌ی آن آیاتی که قبل از این آیه با حرف شرط «اذا» آغاز می‌شد

این تقسیم بندی، به اعتبار تلقی راقم این سطور از متن سوره است و به معنای «این است و جز این نیست» نیست، و به نظر می‌رسد شرحی کوتاه در مورد این چهار پرده، همراه با آوردن آیات هر قسمت، منظور مرا از این تقسیم بندی بهتر بنمایاند.

همچنین لازم است که مخاطب به پیش زمینه‌های این سوره توجه داشته باشد که یکی در کلام انبیاء پیشین بود و دیگر در فرهنگ و ادب عرب جاهلی و خبر فروپاشی خدایان عرب که خورشید و ماه و ستارگان نیز از آن جمله بودند.

### پرده‌ی اول: از آیه‌ی ۱ تا انتهای آیه‌ی ۹

|   |                                  |
|---|----------------------------------|
| وَأَن گاه که خورشید درهم پیچیده شود         | إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ /      |
| وَأَن گاه که ستارگان تیره شوند              | وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ / |
| وَأَن گاه که کوه‌ها آوار شوند               | وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ /   |
| وَأَن گاه که شتران (آبستن ده ماهه) رها شوند | وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ /   |
| وَأَن گاه که وحشت زده‌ها، گرد هم آیند       | وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ /    |
| وَأَن گاه که دریاها برافروخته شوند          | وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ /   |
| وَأَن گاه که نفوس، جفت شدند                 | وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ /   |
| وَأَن گاه که به آوایی سهمگین پرسیده شود     | وَإِذَا الْمَوْءِدَةُ سُئِلَتْ / |
| به کدام گناه کشته شده است؟                  | بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ؟ /       |

آوردن حرف شرط «آنگاه که=اذا» برای هر کدام از وقایع فوق، بیشتر به این معنا است که "اگر" یا "هنگامی که" این حوادث اتفاق افتد، آنگاه به چیزی آگاهی پیدا می‌کنید که تا کنون از آن غافل بودید، به این می‌ماند که به ما بگویند هر گاه حادثه‌ای مرگ بار به سراغت بیاید، آنگاه زندگی را به یاد خواهی آورد.

بدیهی است که هر کدام از این وقایع، زندگی را چنان از بیخ و بن ویران می‌کند که هیچ زنده‌ای در زمین بر جای نمی‌ماند تا مشاهده‌گر ادامه‌ی آن وقایع باشد، بلکه به نظر می‌رسد بیان این وقایع، تلنگری به اندیشه است تا آدمی را متوجه اعمالی کند که اکنون انجام می‌دهد و فرجامی که از فرایند این اعمال پدید خواهد آمد و در خوش‌بینانه‌ترین نگاه، ذهن آدمی را از گرفتاری در چرخه‌ی عادت رها می‌کند.

همچنین فروپاشی خورشید و ماه و ستارگان، به معنای شکستن چرخه‌ی زمان تقویمی هم هست، مواجهه‌ی با این فروپاشی، ناگهان آدمی را متوجه زندگی و موقعیت شکننده کنونی می‌کند.

واقعه این‌گونه واقع می‌شود، درهم پیچیده شدن خورشید، گم شدن ستارگان در تیرگی‌ها، آوار شدن از جای شدن کوه‌ها، هجوم خیزابه‌های دریاها به خشکی. در این وانفسای ویرانی که خط پایان را به مردم می‌نماید، کیست که در اندیشه‌ی اموال و دارایی خویش باشد؟

«و اذالعشار عطلت» اشاره‌ای است به شترهای آبستن ده ماهه که با ارزش‌ترین و عزیزترین دارایی عرب آن روزگار بود، مرکبی راهوار و صبور در رملستان‌های سوزان، و شیری که دلپذیرترین خوراک عرب شمرده می‌شد. بنا براین، «شتر آبستن ده ماهه» ظاهراً تمثیلی از گزیده‌ترین دارایی‌ها است و رها کردن آن شاید به معنای رها کردن همه‌ی «داشتن»‌ها است. هنگامی که «بودن» در تهاجم نیستی و نابودن قرار می‌گیرد، چه سود از «داشتن»؟. در چنین شرایطی کسی را آیا آن فرصت هست که به نیرنگ و توطئه و جنگ توسل جوید برای تصاحب اموال دیگران؟

«واذا الوحوش حشرت» ممکن است در نگاه اول تصویری از گردهم آمدن جانوران وحشی باشد، در برخی تفسیرها هم همین را نوشته‌اند، اما لایه‌ی عمیقتر در معنای این آیه می‌تواند تصویری از جامعه‌ی بشری باشد. «وحش» به معنای «ترسان» است، وحشت هم یعنی ترس، جانور وحشی را از این جهت وحشی خوانده‌اند که از آدمیان وحشت دارد و به محض دیدن آدمی، می‌گریزد. و «حشر» یعنی گرد هم جمع شدن، بنا بر این «واذالوحوش حشرت» در اصل یعنی هنگامی که وحشت‌کنندگان به سبب ترسی که بر آنان مستولی شده گرد هم جمع می‌شوند.

این تصویری دور از ذهن نیست که هنگامی که خطری بزرگ، حیات را تهدید به نابودی کند، همه‌ی افراد، دعوها و جنگ و جدال خود را که مبتنی بر منافع شخصی و گروهی است به یک‌سو نهند و همه گرد هم فراهم شوند تا شاید راهی برای نجات بیابند. به تعبیر دیگر، تا هنگامی که هنوز خطر نابودی حیات در میانه نباشد، برای هرکسی سامان دادن به زندگی شخصی خود در اولویت قرار دارد و بسا که بسیاری از ما آدمیان، شب را با اندیشه‌ای توطئه‌گرانه علیه همسایه خویش به خواب رویم، از آن رو که بنا به عادت یقین داریم که فردا باز هم خورشید طلوع خواهد کرد و باز هم زندگی دوام خواهد یافت، اما هنگامی که سرنوشت همگان انهدام محتومی باشد که از راه رسیده است، چه سود از این توطئه‌ها؟ اگر همه‌ی مردم جهان خبری را باور کنند که تا چند روز دیگر این زمین مسکونی ما در فضای بیکرانه‌ی هستی منهدم خواهد شد و هیچ اثری از حیات باقی نخواهد ماند، آیا باز هم این همه نبردهای بزرگ و کوچک، این همه توطئه‌ها و نیرنگ‌ها، جاه طلبی‌ها و سلطه‌گری‌ها، ادامه خواهد یافت؟

مسئله مرگ یک فرد نیست، در مرگ های معمولی به هر حال انتقال حیات از نسلی به نسل دیگر اتفاق می‌افتد، این همه آواها و ابدعات و آثاری که انسان در طی میلیون‌ها سال حیات فراهم آورده به هر حال سیر تکاملی خود را دنبال خواهد کرد. هرکسی هم وارثی خواهد داشت که به هنگام مرگ موجب تسلائی او می‌شود. اما انهدام نهایی، خط پایان برای حیات، بسی وحشتناک‌تر از آن است که آدمی دریغ از مرگ شخص خودش داشته باشد.<sup>۱</sup>

اتفاق دیگری که پس از شکستن چرخه‌ی زمان پدید می‌آید، جفت شدن هرکسی با اعمالی است که تا کنون انجام داده است.

در مضامین قرآنی، «عمل» با «محصول عمل» متفاوت است. هر عملی، خوب یا بد، جزئی از هویت انسان می‌شود، لایه‌ای از لایه‌های وجود عمل‌کننده می‌گردد، در حالی که محصول عمل هرکسی چیزی جدای از انسان است. نجاری که میزی را می‌سازد، آن میز محصول عمل وی است، کسی که کتابی می‌نویسد، آن کتاب محصول عمل و اندیشه وی است. "عمل" در این تعریف عبارت است تمامی تأثیری که تجربه‌ی ساختن و نوشتن و.. در آدمی برجای می‌گذارد. از نگاه دینی، آدمی که می‌میرد، محصول اعمال خود را با خود نمی‌برد بلکه تجربه‌های درونی شده و تأثیر همه‌ی کارهایی که تا کنون انجام داده، به هویت او تبدیل می‌شود، جفت او می‌شود و از او جدا نخواهد شد. تجاوز و کشتار دیگران، عملی است که به هویت شخص متجاوز تبدیل شده و در فرجام، با او یگانه می‌شود. به ویژه هنگامی که فرصت زندگی به پایان رسیده باشد و امکان تغییر از آدمی سلب شده باشد. این هم می‌تواند تاویل دیگری باشد برای آیه‌ی «وَ إِذَا النُّفُوسُ رُوِّجَتْ = و آن گاه که نفوس، پیوند شدند.

در متون اوستایی نیز تصویرهایی از جفت شدن هر آدمی با کردار خودش دیده می‌شود. در این تصویرها، کردارِ شخص نیک سیرت در هیات دوشیزه‌ای زیبا و فرهیخته به استقبال او می‌آید تا برای همیشه جفت او باشد.

---

۱- بر شدن دریاها که با جمله‌ی «وَ إِذَا الْبِحَارُ سَّجَّرَت» علاوه بر آنکه تصویری از هجوم خیزاب‌های دریا به خشکی به دست می‌دهد، همچنین باز خوانی تازه‌ای از داستان طوفان نوح هم می‌تواند باشد. در آن داستان هم قوم‌> لوط به خط پایان رسیده بودند. مطابق برخی روایات که در عهد عتیق آمده است، پیش از پیدایش زمین و پیش از پدید آمدن حیات در زمین، تاریکی بود و دریاها و لجه، اما روح خدا سطح آبها را فروگرفت (پیدایش، باب اول، آیات اول به بعد)

همچنین اعمال شخص بد سیرت، در هیات زنی جادو و زشت و پتیاره با او همراه می‌شود تا برای همیشه همدم و جفت او باشد.<sup>۱</sup>

مفاهیمی مانند افروخته شدن جهنم و نزدیک شدن بهشت که در آیات دوازدهم و سیزدهم آمده، با یگانه شدن اعمال آدمی با «خود» همخوانی پیدا می‌کند. چنان می‌نماید که دوزخیان، در اعمال خود شعله‌ور می‌شوند و اهل جنت در کردار خود آرام می‌گیرند. در فرجام ما همانی می‌شویم که تا کنون انجام داده‌ایم.

از پیچیده‌ترین و سؤال برانگیزترین آیات این سوره، اشاره به آن کشته شده‌ای است که پرسیده می‌شود به چه گناهی کشته شده؟ «وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ، بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» این آیه‌ای ظاهراً چند پهلو و دارای ایهام است. اغلب مفسرین واژه‌ی «الْمَوْؤُودَةُ» را به معنای دختر زنده به‌گور شده دانسته‌اند و نوشته‌اند: «آنگاه که از دختر زنده به‌گور شده پرسیده شود که به چه گناهی کشته شده است» چنین معنایی نه با واژه‌ی «الْمَوْؤُودَةُ» و نه با مفرد مجهول مؤنث «قُتِلَتْ» سازگار است، هیچ اشاره‌ای هم به زنده به‌گور سپردن نیست، حتی اشاره به جمع هم نیست که بتوانیم بگوییم منظور «دختران» است، بلکه «قتلت» به کشته شدن مفرد مؤنث اشاره دارد. بنا بر این شاید در روزگار عرب جاهلی برخی نمونه‌ها از دختر کشی بوده باشد اما بسیار بعید به نظر می‌رسد که این آیه اشاره به آن داستان‌ها باشد.<sup>۲</sup> به تعبیر دیگر، این آیه چنان چند پهلو است که تاویل‌های شایسته‌تری می‌توان از آن داشت که شاید بسی عمیق‌تر و گسترده‌تر از آن داستان‌هایی باشد که اگر واقعا بوده، منحصر به برخی از اعراب قبل از اسلام بوده است.

در باره‌ی ریشه‌ی اصلی واژه «الْمَوْؤُودَةُ» اگرچه اتفاق نظری وجود ندارد اما به هر حال در اصل به معنای دختر زنده به‌گور شده نیست. اغلب کتب لغت «موؤوده» را از ریشه‌ی «وَأَد» دانسته‌اند که به معنای آوای بلند و با هیبت و سنگین و سخت است. مثل آوای فرو ریختن دیواری بلند یا سقفی سترگ.<sup>۲</sup>

۱- ارداویراف نامه/ عقیقی، رحیم/ چاپخانه دانشگاه مشهد ۱۳۴۲/ فرگرد ۴ و ۱۷، همچنین: اوستا/ گزارش جلیل دوستخواه/ انتشارات مروارید، چاپ دوم ۱۳۷۴، جلد اول/ صفحه ۵۱۱ تا ۵۱۵

۲- افزون بر تفاسیر قدیمی حتی مرحوم طباطبایی هم در تفسیر المیزان به همان آراء و روایات گذشتگان استناد کرده و نوشته است: برخی از اعراب به هنگام زایمان همسر خود، حفره‌ای به اندازه‌ی یگ گور در زمین ایجاد می‌کردند و چنانچه همسرشان دختری می‌زایید، نوزاد را در گور رها کرده و روی او را از خاک پر می‌کردند./المیزان

فی تفسیر القرآن، طباطبایی، نوبت چاپ: پنجم/ جلد ۲۰ صفحه ۲۱۴ (عربی)

۲- الوأْدُ و الوَيْدُ: الصَوْتُ العَالِي الشَّدِيدُ كصوت الحائِطِ إِذَا سَقَطَ (لسان‌العرب)

برخی هم این واژه را از ریشه‌ی «أود»<sup>۱</sup> دانسته‌اند که آن نیز به معنای سنگینی و مشقت است،<sup>۲</sup> شاید بتوان دو آیه‌ی فوق را این‌گونه ترجمه کرد که:

*هنگامی‌که آوایی سنگین طنین انداز شود که به کدام گناهی کشته شده است*

کشته شده‌ای مجهول که شاید مردم نامش را از یاد برده‌اند، فریادش در همه جا طنین انداز می‌شود و همه‌ی مردمان را به پرسش می‌گیرد که به چه گناهی او را کشتند؟ نکته‌ی بسیار مهم در مورد این کشته شده این است که از او با ضمیر مفرد مؤنث و به صورت مجهول یاد شده است.

در زبان قرآن، ضمیر مفرد مؤنث صرفاً برای زن نیست بلکه از روان جمعی یک قوم و یک ملت نیز با ضمیر مفرد مؤنث یاد می‌شود. مانند آنجا که می‌گوید «قالت الیهود...»، «قالت الاعراب...»، «قالت النصارا...» و... بنا براین منحصر نمودن آیه‌ی «يَا أَيُّ ذُنُوبِ قُلَيْتَ» به «دختران زنده به گور شده» نه تنها با سیاق این آیات چندان تطبیقی ندارد بلکه سبب غفلت مخاطب از مسئله‌ی اساسی دیگری می‌شود که همان روان جمعی باشد. روان جمعی به مثابه‌ی مادری برای فرد فرد افراد یک قبیله، یک جامعه و یک کشور است و هنگامی که فردی به ناحق کشته می‌شود، روان جمعی همچون مادری عزادار، دیگر فرزندان خود را بر می‌انگیزاند تا پی‌گیر آن خون به ناحق ریخته باشند.

هنگامی که هنوز روان جمعی و احساس همبستگی یک ملت، از هم گسسته نشده باشد اگر در پس دیواری جنایتی اتفاق افتد و هیچ روزنامه و رسانه‌ای هم نباشد که خبر را به دیگران برساند، باز هم این "روان جمعی" یا ناخودآگاه جمعی که مادر همه‌ی افراد قبیله شمرده می‌شود، می‌تواند خواب آرام خفتگان را به آشوب کشاند. می‌تواند کاری کند که فرزندانش طلوع خورشید را خون‌رنگ ببینند.<sup>۴</sup>

۱- در این نظریه، «مؤوودة» در اصل «مؤوودة» بوده است که احتمالاً به دلیل توافر حروف جای همزه تغییر می‌کند و به صورت کنونی د ۱۱ ر می‌آید

۲- تفسیر روض الجنان از ابوالفتوح رازی، تفسیر جوامع الجامع از بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی و تفسیر پی از قرآن از مرحوم طالقانی، و برخی تفاسیر دیگر

۳- برای توضیح بیشتر در مورد روان جمعی نگاه کنید به مقاله‌ی راه سیوم که در وبلاگ از این نگاه منتشر شده است

۴- و همچنین نگاه کنید به بخش یادها و خاطره‌ها، مقاله‌ی: روان جمعی به مثابه‌ی مادر



اما واقعه‌ی تلخ برای روان جمعی این است که به دلایلی زنده به گور شده باشد، انکار آن رشته‌های نامرئی که جان آدم‌ها را به هم پیوند می‌داد به سبب خودخواهی‌های فرد فرد جامعه، از هم گسسته می‌شود. شاید همین است که وقتی خبر هر جنایتی را هم بشنوی انکار نشنیده‌ای. کشته‌ها را هم که ببینی انکار ندیده‌ای. اجازه می‌خواهم تمامی پرده‌ی اول و پرده‌ی دوم را که به آن اشاره داشتیم در تمثیلی ساده به این‌گونه بیان کنم:

فرض کنیم که همه‌ی مراکز علمی معتبر جهان تایید کنند که این زمین تا سه روز دیگر منهدم خواهد شد و دلایل سخن آنان نیز محکم و انکار ناپذیر باشد و همه‌ی مردم جهان هم این خبر هراس انگیز را بشنوند، بعداً در روابط آدم‌ها با یکدیگر، چه نوع دگرگونی پدید خواهد آمد؟ آیا باز هم آدمیان برای منافع شخصی علیه یکدیگر به توطئه و نیرنگ و تجاوز ادامه خواهند داد؟ آیا باز هم دولت‌ها به تجهیز بیشتر زرادخانه‌های خود مشغول خواهند بود؟ آیا باز هم دادگستری‌های ما همین اندازه با شلوغی مواجه خواهد بود؟

به نظر می‌رسد، با چنین خبری است که آوی آن روان جمعی زنده به گور شده در همه جا طنین انداز خواهد شد و همه‌ی ما را که به سبب منافع شخصی، دشمنانه یا نیرنگ بازانه با هم مواجه می‌شدیم، به پرسش خواهد گرفت.

اگر در بیان این صحنه‌ها، از همان معیارهای زبان رؤیاهای صادق استفاده کنیم، آنگاه موضوع فروپاشی عناصر هستی، به جای یک واقع بودگی در عالم طبیعت محض، به یک واقعه‌ی بزرگ جسمی و روانی در انسان و جامعه‌ی انسانی باز می‌گردد. و داستان ویرانی جهان هستی، انعکاسی از ویرانی ناگزیر خود انسان خواهد بود، و در سطحی گسترده‌تر به فروپاشی نظام قبیله و جامعه‌ی انسانی باز می‌گردد. اگرچه نمی‌توان این نکته را نادیده انگاشت که تاثیر گذاری این آیات برای عامه، هنگامی است که این وقایع را مرتبط با طبیعت و جهان پیرامون بدانند. این هم از نکته‌های قابل تامل است که اغلب مردمان، ویرانی خود را تنها هنگامی می‌توانند باور کنند که خبر ویرانی جهان هستی را با قطع و یقین باور کنند.

### پرده‌ی دوم: از آیات ۱۰ تا ۱۴

و آن گاه که صحیفه‌ها گشوده گردد

و آن گاه که از آسمان پرده بر افتد

و آن گاه که دوزخ افروخته گردد

و آن گاه که بهشت نزدیک آورده شود

هر نفسی به آنچه فراهم آورده آگاه می‌شود

چنانچه آدمیان به این مرحله از دانستگی برسند اتفاق دیگری پدید می‌آید که در سوره تکویر به این‌گونه از آن یاد شده است: «وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ وَ...» یعنی گشودن صفحات ناگشوده و نادانسته‌ی اعمالی که هرکسی انجام داده است. از منظر دینی، هر کاری که آدمی در طول زندگی انجام داده است، نابود شدنی نیست و در فرجام هرکسی حتی جزئی‌ترین و بی‌مقدارترین اعمالی را که انجام داده، همه را در دو قلمرو خیر و شر خواهد دید<sup>۱</sup>

این اعتقاد پیش از روزگار بعثت هم در نزد برخی از اعراب وجود داشت که آدمی هر کاری که می‌کند، اگرچه از چشم دیگران پنهان نگه می‌دارد، خداوند همه را در کتابی می‌نویسد و در روز بازپسین به او نشان خواهد داد.<sup>۲</sup> اما در این سوره، اشاره‌ی آشکاری به عالم پس از مرگ نیست بلکه بیشتر اشاره به نقطه‌ی پایان است. همزمان با گشودن صفحات ناگشوده، پرده برداری از آسمان نیز صورت می‌گیرد:

وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ<sup>۳</sup>

پیش از این در انجیل‌ها به ظاهر شدن پسر انسان در آسمان اشاره شد. آیا می‌توان این آیه را بازخوانی تازه‌ای از همان واقعه دانست؟ اگر چنین فرضی درست باشد می‌توان گفت که پرده برداری از آسمان، یا زایل شدن پوسته‌ی سطحی و ظاهری آن، اشاره به نمودار شدن روح‌القدس هم می‌تواند باشد؟ تقریباً در اغلب متون دینی، آسمان صرفاً به معنای فیزیکی آن نیست بلکه تمثیلی از جایگاهی پاک و خیر دانسته شده است، تمامی ایده‌های بلند و متعالی، به این جایگاه خیر نسبت داده شده است. خورشید و ماه و ستارگان، اگرچه بر فراز سر آدمی می‌باشند و ظاهراً آسمانی می‌نمایند اما در نزد پیشینیان این عناصر بسیار فروتر از آسمان ایده‌ها مسکن دارند، به تعبیر دیگر، خورشید و ماه و ستارگان، ضامن زمین می‌باشند و همین است که با ویرانی زمین، فروپاشی آنان نیز حتمی دانسته شده است.

۱- اشاره به سوره‌ی زلزال

۲- اشاره به ابیاتی از قصیده‌ی زهیر ابی سلمی که جزو *معلقات سبع* شمرده می‌شود در آن قصیده واژه‌ی کتاب را به عنوان کارنامه‌ی عمل انسان‌ها برای روز رستاخیز طرح کرده است.

۳- طبرسی معنای کشط را چنین توضیح می‌دهد: معنی الكشط رفعك شيئاً عن شيءٍ قد غطاه كما يكشط الجلد عن السنم (کشط بر داشتن تو است چیزی را از چیزی که پوشیده است چنان که پوست از کوهان شتر برداشته میشود). مجمع البیان فی تفسیر القرآن/ طبرسی فضل بن حسن/ انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ چاپ سوم/ ذیل تفسیر سوره تکویر. همچنین ابوالفتوح رازی، کشط را مانند کشف، اما بلیغ‌تر از آن تعریف می‌کند

این پوسته‌ی سطحی که سقفی برای زمین شمرده می‌شود چون برداشته شود، آنگاه آسمان ایده‌های پاک متجلی می‌شود. به این می‌ماند که با شکستن زمان تقویمی، حجاب از ناخودآگاهی انسان برداشته می‌شود و تقابل خیر و شر آشکار می‌گردد. گشودن صفحاتی که اعمال ریز و درشت آدمی را می‌نمایند از یکسو، و پرده برداری از آسمانی که منشاء ایده‌های متعالی است از سوی دیگر، آدمی را به این آگاهی می‌رساند که خانه‌ی وجود خود را در کدام قلمرو پدید آورده است، در قلمرو شر، یا در قلمرو خیر؟

مفهوم خیر و شر در این مقال، تعبیر دیگری از همان بهشت و دوزخی است که در این سوره می‌خوانیم :

هنگامی که جهنم برافروخته می‌گردد و بهشت نزدیک می‌شود،

آنگاه هر نفسی در می‌یابد که چه فراهم آورده است

تمامی آیات پیشین برای همین بود تا هرکسی بداند که چه فراهم آورده است. این شاید اوج کلام در این سوره باشد. رسیدن به خودآگاهی، درک موقعیت خود مطابق آنچه تا کنون انجام داده. دوزخ یا بهشت را در خود تجربه کردن، نیازی به داوری دیگران ندارد، هرکسی همان‌جایی خواهد بود که خود فراهم آورده، هرکسی همانی خواهد بود که خود را آن‌گونه ساخته. انسان، مجموعه‌ی کردادهای خودش می‌شود و با فروپاشی چرخه‌ی زمان تقویمی، فرصتی هم برای تغییر باقی نخواهد بود.

### پرده‌ی سوم

تا پایان پرده‌ی دوم، حضور راوی در صحنه مشاهده نمی‌شد، حوادث صاعقه‌وار یکی پس از دیگری به نمایش در می‌آمدند و مستقیماً یقه‌ی تماشاگر را می‌گرفتند. در این صحنه‌ها، راوی با مخاطب مواجه نیست بلکه حوادث مخاطب را در چنبره‌ی خود می‌گرفتند شاید وی را به مرحله‌ی خودآگاهی برسانند. پس از طی شدن فرایند آگاهی به موقعیت خود، پرده‌ی سوم هم پایان یافت. اکنون در پرده‌ی چهارم، راوی خودش به صحنه می‌آید. انگار قرار است در مورد آن وقایع توضیح دهد که بیان آن صحنه‌ها به نقل از چه کسی است، و بعد هم شاید نتیجه‌گیری کند. راوی در اینجا توضیح خود را با «قَسَم» آغاز می‌کند.

در بسیاری از آیات دیگر قرآن، معنای «قسم» همان نیست که امروزه در فرهنگ و زبان ما معمول است. توجه به ریشه‌ی این واژه، نشان می‌دهد که قسم یاد کردن برای رفع اتهام از خود نبوده بلکه برای معطوف نمودن ذهن مخاطب به قسمت‌هایی از وقایع و چیزها و تاکید بر آن می‌باشد.<sup>۱</sup>

۱- قَسَم از مصدر «قَسَم» ghasm-است، برخی از مشتقات دیگر این واژه عبارتند از «تقسیم»، «اقسام»، «قسمت»، همچنین «قسم» ghesm-پاره‌ای از هر چیز را گویند. در اصل آقَسَم» با «سوگند» متفاوت است در

همچنین در این سوره، همه‌ی وقایع مربوط به انسان، به دو قسمت خیر و شر تقسیم می‌شود که بهشت و دوزخ نتیجه آن دانسته شده است. بسا که نشان دادن این دو قسمت و تاکید و توضیح بر آن، مستلزم قسم یاد کردن نیز هست.

در این توضیح، ابتدا از واپس روندگان در تاریکی و رخ نمان کنندگان در ظمت یاد می‌کند که یک‌سوی واقعه هستند:

نه قسم به واپس شونندگان، روندگانِ رخ نمان کننده

قسم به شب، آن گاه که واپس رود و کم‌رنگ شود

بعد از این قسم‌ها، نوبت به طرح روشنایی می‌رسد، دمیدن صبحی روشن برای فرا شدگان که سوی دیگر واقعه می‌باشند<sup>۱</sup>

قسم به صبح آن گاه که فرا رسد

این قسم به دمیدن صبح، شبیه است به پایان داستانِ طوفان نوح. بسیاری از قوم نوح که او را به تمسخر می‌گرفتند، به وادی ظلمت رفتند و رخ نمان کردند. بعد هم ابرهای آسمان از بارش سیل آسای خود بر زمین باز می‌ایستند و از هم می‌گسلند، خیزابه‌های دریا که پیاپی همچون شلاق بر گرده‌ی زمین فرود می‌آمدند به جایگاه اولیه‌ی خود باز می‌گردند. خورشید که در هم پیچیده شده بود، آماده‌ی طلوعی دیگر می‌شود، اکنون، صبح نفس می‌کشد.

### پرده‌ی چهارم

سلسله‌ی رسولان ابراهیمی، هر کدام به نحوی کلام رسول پیش از خود را ادامه می‌داند و بسا که عیسی مسیح برای نشان دادن درست‌ی کلام خود از کلام موسی یاد می‌کرد. در این سوره هم یاد رسولی گرامی به میان می‌آید که این گفتارها از قول او هم بیان شده است:

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ / به راستی که آن [آیات پیشین] گفتارِ رسولی گرامی است

ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ / نیرومند، در عرش دارای منزلت و مقام والا

مُطَاعٍ، ثُمَّ آمِنٌ / پیروی‌کننده، و امین است

زبان پارسی، معجون مقدسی بوده که متهم برای رفع اتهام از خود باید آن را در محضر دادگاه می‌خورد، اگر بی‌گناه بود به وی آسیبی نمی‌رسید و اگر گناهکار بود آن معجون مقدس وی را از پای در می‌آورد.

۱- قَلَّا أُنْسِمُ بِالْخَنَسِ، الْجَوَارِ الْكُنَّسِ، وَالْأَيْلِ إِذَا عَسَّسَ، وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَقَّسَ

به روشنی نامی از آن رسول نمی‌گوید، اما برخی نشانی‌هایش را بیان می‌کند که آن رسول در نزد صاحب عرش اعتباری دارد، مکاتبی دارد، امین است پیروانی دارد که او را اطاعت کنند. در آیات بعدی هم تاکید شده است که محمد رسول او را در افقی روشن دیده است.

برای ما که امروز با این متن مواجه می‌شویم، آن هم از پس این همه تفسیرهای گونه‌گون، ایهامی عجیب در این یاد کردن است. آیا منظور جبرئیل است؟ آیا عیسی مسیح را می‌گوید؟ شاید برای مخاطبان آن روزگار چنین ایهامی وجود نداشت، شاید هم داشت. شاید هم این ایهام از ویژگی‌های کلام وحی باشد که ظرفیت تاویل پذیری متن را گسترش می‌دهد.

در عین حال از نشانی‌هایی که راوی در باره‌ی آن رسول گرامی بیان می‌کند و برخی نشانه‌های دیگر، می‌توان این تلقی را هم پیدا کرد که احتمال قریب به یقین منظور همان عیسی مسیح باشد که بنا به روایات انجیل‌ها و آیات قرآن، خداوند او را به نزد خود و به عالم بالا برده است<sup>۱</sup>

در آیاتی دیگر از قرآن، تاکید شده است که یهودیان عیسی مسیح را نکشتند بلکه امر بر آنان مشتبه شد و خداوند، عیسی مسیح را نزد خود بالا برد.<sup>۲</sup> در آیه‌ای دیگر همین نکته با تفصیل بیشتری آمده است:

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَرَافِعَكَ إِلَىٰ وَ مَطَهَّرَكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُوا

آن زمان که خدا به عیسی گفت: ای عیسی من تو را به سوی خودم بالا می‌برم...<sup>۳</sup> آل عمران، آیه ۵۵

نکته‌ی قابل تامل دیگر اینکه بنا به آیه‌ای از قرآن،

از اهل کتاب نیست جز آن‌که پیش از مرگ به او [به مسیح] ایمان می‌آورد، و در رستاخیز [مسیح] بر آنان گواه خواهد بود.<sup>۴</sup>

در متن قرآن، عیسی مسیح تنها رسولی است که از وی به این گونه یاد شده است. از آشکارترین نشانه‌های دیگر، همان باب بیست و چهارم انجیل متی است که از قول عیسی مسیح، فروپاشی و خط پایان را بیان نموده است، آن‌هم تقریباً با همین ادبیات و با همین نشانه‌ها که در سوره‌ی تکویر آمده است.

۱- انجیل یوحنا، باب ۱۶ آیه ۱۰ و باب ۲۰ آیه ۱۷

۲- قرآن، سوره‌ی چهارم(نساء) آیات ۱۵۷ و ۱۵۸

۳- قرآن، سوره‌ی چهارم(نساء) آیه ۱۵۹

به هر حال، انجیل‌ها از حدود شش قرن قبل از نزول قرآن وجود داشته است و اگرچه ممکن است در طول زمان و در ترجمه‌های گوناگون، تحریف‌هایی در آن راه یافته باشد اما مشابهت مطلب در هر دو متن انجیل و قرآن بسیار به یکدیگر نزدیک است.

روایات دیگری در انجیل‌ها است که وعده‌ی عیسی مسیح را در مورد آمدن تسلا دهنده‌ای دیگر بعد از خودش بیان می‌کند:

ولیکن چون او یعنی روح راستی بیاید. <sup>۱</sup> شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی‌کند بلکه به آن چه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد.  
او مرا جلال خواهد داد زیرا که از آنچه آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد<sup>۲</sup>  
احتمالا می‌توانیم این سخن مسیح را با آیه‌ای دیگر از قرآن در ارتباط بدانیم که:

آنگاه که عیسی پسر مریم گفت: ای فرزندان اسرائیل، من فرستاده‌ی خداوند به سوی شمایم، توراتی را که پیش از من بوده است راست می‌شمارم و بشارت می‌دهم شما را به رسولی که پس از من خواهد آمد و نام او احمد است اما چون برای آنان برهان‌ها (ی روشن) آورد، گفتند: این جادویی آشکار است<sup>۳</sup>

هرچه هست، از یکسو مسیح بشارت به آمدن تسلا دهنده‌ای دیگر می‌دهد، و از سوی دیگر در آیه‌ای که به نقل از قرآن به آن اشاره شد، محمد همان تسلا دهنده‌ای معرفی شده که مسیح وعده داده است. در ادامه سوره تکویر از آیات ۲۲ تا ۲۵، هم در باره‌ی خود محمد آمده است که به مخاطبان او می‌گوید:

همصحبت شما جنون ندارد

و البته او را در افق آشکارا دیده

او بر غیب بخیل نیست

و آن گفتار اهریمن رانده شده نیست

۱- او یعنی روح راستی آید...» آوردن لفظ «یعنی» در این متن نشان دهنده این می‌تواند باشد که شاید آوردن

«روح راستی» اضافه شده توسط مولفین انجیل‌ها باشد.

۲- انجیل یوحنا، باب شانزدهم، آیات ۱۳ و ۱۴

۳- قرآن، سوره‌ی ۶۶ (صف) آیه ۶

به گمانم این آیات چندان روشن و آشکار است که نیازی به توضیح ندارد، همه‌ی نشانه‌ها حکایت از آن دارد که آنچه محمد بازگو می‌کند، برای مخاطب استوارتر از آن است که بتوانند او را به جنون متهم کنند، همچنین از آنجا که همین گفتارها پیش از این با زبانی دیگر در کلام عیسی مسیح آمده است نمی‌توان آن را از گفتار اهریمن دانست.

در پایان از آیات ۲۶ تا پایان سوره پرسشی و تذکری دیگر طرح می‌شود که:

فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ؟ کجا می‌روید؟

إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ به راستی که او جز یاد آوری برای جهانیان نیست

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ برای هر کسی از شما که روش استوار پیش گیرد

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ و روشی نیست مگر روش و مشیت رب جهانیان

واژه‌ی "شاء" با اراده کردن تا حدودی متفاوت است، ممکن است ما اراده کنیم طرحی را به ثمر برسانیم اما اگر این اراده و این خواست مطابق ساز و کار هستی و مشیت خداوند نباشد به ثمر نخواهد رسید. شاید ترجمه مفهوم‌تر این باشد: خواستن شما به فرجام نخواهد رسید مگر با مشیت و خواستن خداوند منطبق باشد

پس همه‌ی آیات، یاد آوری بود، انداز بود، تلنگری بود به اندیشه‌ی آدم‌ها که با اعمال خود چه فرجامی را برای خود رقم می‌زنند. همه‌ی آدم‌ها با اعمال خود، انتظار نیکبختی دارند، اما شاید بتوان گفت که از نگاه دینی، این انتظار بر آورده نمی‌شود مگر اینکه کردار آدمی مطابق مشی و قانونی باشد که خداوند در این گیتی نهاده است.

این در اراده‌ی ما هست که چیزی را خواسته باشیم که مطابق قوانین و اراده‌ی او نباشد، اما آدمی با آن خواست، به نیکبختی مورد نظر خود دست نخواهد یافت

علی طهماسبی/ مرداد ماه ۱۳۸۹ مشهد

ویرایش در فروردین ۱۴۰۰

ادامه در بخش چهارم: آخراالزمان در کلام فروغ